بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 20 اسفند 1392.

بحث در مورد این بود که اولاد بحث در مورد این بود که اولاد در آیه شریفه به معنای خصوص اولاد مستقیم هست یا اولاد با واسطه را هم شامل می شود؟ مرحوم سید مرتضی این بحث را در ناصریات به اختصار مطرح کرده است. آدرس ناصریاتش را عرض کنم ناصریات صفحه 411 تا 413 مسئله 191 و 192. که خیلی کوتاه است بحث آن. بحث مفصّل آن را ایشان در یک مسئله مستقل اصلا در مورد اینکه در رد قول کسانی از اصحاب که در مورد نوه، نوه را حکم پدر و مادر را قائل هستند در مورد آن هست. و یک سری نقض هایی ذکر می کند و بعد یک بحث حلی دارد. نقض هایی که ایشان مطرح می کند خیلی مهم نیست. من الآن عبارت ابتدایی ایشان را می خوانم، اعلم

سؤال:

پاسخ: مفصلا در رسائل شهید مرتضی جلد 3 صفحه 257 هست. می گوید

اعلم: انه يلزم من ذهب من أصحابنا إلى ان أولاد البنين و البنات يرثون سهام آبائهم مسائل سبع، لا مخلص لهم منها.

خلاصه 7 مشکل برای آنها پیش می آید که نمی توانند از این مشکل ها فرار کنند بعد شروع می کند یکی یکی مشکلات را طرح کردن آنها خیلی مهم نیست خیلی جزو مسلمات نیست که اینها تالی فاسد هستند. مثلا ایشان میفرماید که اگر یک نفری باشد یک پسر داشته باشد یک دختر داشته باشد. پسرش یک دختر داشته باشد و دخترش 20 تا پسر داشته باشد لازمه اش این است که این نوه دختری دو سوم را ببرد و این 20 تا نوه دختری ها با هم دیگر یک سوم را ببرند. خب حالا ملتزم می شویم خیلی چیز مهمی نیست. اینگونه چیز کرده اند و یک نقض های اینگونه وارد کرده اند که خیلی مهم نیست. عمده بحث، بحث حلی قضیه است که بعد از چند صفحه وارد بحث حلی ان می شوم که آن مهم است و استدلالاتی که در آنجا مطرح کرده اند که از صفحه 264 بحث استدلالات حلی اش وارد می شود. خب یک سری استدلالاتی را ما دیروز مطرح کردیم بعضی هایش را می خواهم یک مقداری تکمیل کنم. یک استدلالی که ایشان مطرح کرده بود این است که امام حسن و امام حسین را به عنوان ابناء رسول الله ذکر می کردند و حضرت علی و خود امام حسن و امام حسین و سایر ائمه به عنوان مدح فرزند پیغمبر بودن را برای خودشان ذکر می کردند. صاحب حدائق این مطلب را آورده است با این تکمیل که مسئله افتخاراتی که ائمه به فرزند پیغمبر بودن افتخار می کردند و به خلفا در مورد این موضوع محاجه می کردند و امثال اینها اینها را هم ضمیمه کرده است که اینها همه شان یک استدلال است با این نکته ضمیمه که مدح کاشف از این است که استعمال، استعمال حقیقی است چون در استعمال مجازی مدحی وجود ندارد که ما اشاره کردیم دیروز که مدح مال اصل استعمال نیست چه استعمال حقیقی باشد چه استعمال مجازی باشد آن نفس اینکه فرزند پیغمبر بودن آن مدحی را به دنبال ندارد. حالا چه حقیقی باشد و چه مجازی باشد. بلکه مدح به خاطر آن جهت تکوینی ای است که اینجا وجود دارد آن جهت تکوینی مدح را به دنبال می آورد. این را می خواهم یک توضیح بیشتری بدهم. این بحث را حاج آقا در بحث خمس مفصل وارد شده اند کلام مرحوم سید مرتضی را مطرح کرده اند و توضیح نداده اند که از ناصریات مطلب را نقل دارند می کنند یا این رساله مستقله چون به نظرم فکر می کنم که اصل مطلب را باید از صاحب حدائق گرفته باشند. الآن نشد دقیق مراجعه کنم ببینم که به نظرم استدلالات، استدلالات ناصریات است نه استدلالات این مورد. عرض کنم خدمت شما در کتاب خمس جلد ششم درس شماره 70 تا 78 این درس ها هست. به خصوص درس شماره 73 و 74. اصلا کلا بحث کلی ای انجا مطرح کرده اند که آیا کلا خمس به هاشمی کسی که از طرف مادر انتساب به هاشم داشته باشد مستحق به خمس هست یا نیست. یک سری بحث هایش به این بحث که آیا ولد اعم است یا اخص است به آن ارتباط دارد. اکثر بحث هایش به این مربوط نیست ولی یکی دو تا شاخه بحث آن به این بحث است به خصوص جلسه 73 و 74 بحث اصلی اش مربوط به این بحث است. آن جا یک توضیحی حاج آقا داده اند که آن این است که در واقع استعمال اگر هم مجازی باشد استعمال مجازی نیازمند مناسبت و علاقه است. به شخصی که ترسو باشد به آن شخص مجازا هم اسد نمی شود اطلاق کرد مگر از باب تحکّم و مسخره. باید یک تناسبی وجود داشته باشد و آن تناسب منشأ این اطلاق باشد. در بحث ولد اطلاق ولد بر ولد البنت، اگر مجازی هم باشد باید یک تناسبی وجود داشته باشد. تناسبی که مصحح این اطلاق هست یک موقعی تناسب اعتباری است. مثل فرزندخوانده را که فرزند می گفتند، به اعتبار اینکه اعتبار کردیم فرزندیت را برای او که آن یک تناسب هست. اگر فرزند دختر که خب جنبه فرزندخواندگی و اعتبار فرزندیت ندارد که آن اعتبار مصحح اطلاق مجازی فرزند بر او باشد. پس باید یک ارتباط تکوینی وجود داشته باشد. و از این ارتباط تکوینی، کشف می شود و این ارتباط تکوینی که مصحّح مجاز هست، خود همین ارتباط تکوینی به اصطلاح افتخار و مدح را سبب می شود. یعنی در واقع ائمه استدلالاتی که گاهی اوقات به آیات قرآن کرده اند و امثال اینها که در مثلا حضرت عیسی فرزند آدم شمرده شده است در روایات اینکه حضرت عیسی که پدر نداشته است و از طریق مادر به حضرت آدم متصل شده است و سایر استدلالاتی که هست این استدلال پایه اش به این است که می خواهد بگوید که اطلاق ولد بر ولد البنت ولو مجازا صحیح است. و از صحّت این استعمال کشف می کنیم مناسبت را. و ارتباط تکوینی ولد البنت با آن جد را. و همین ارتباط تکوینی هست که منشأ تفاخر هست. ولی نفس اسم گذاری و استعمال و اینها خودش بما هو منشأ تفاخر نمی شود. استعمال از چیزی حکایت می کند که آن چیز منشأ تفاخر است. استعمال چه حقیقی باشد چه مجازی باشد، از ارتباط تکوینی بین ولد البنت و جد حکایت می کند و همان منشأ تفاخر است که بعد عرض کردم فرض کنید شما وقتی می گویید که به کسی می گویید که تو از اولاد یزید هستی، این می خواهد بگوید که تو ولو کلمه اولاد یزید را مجازا به کار برده است ولی می خواهد بگوید که شما آن رابطه تکوینی که مصحح این مجاز هست اینجا موجود است. یعنی شما آن رابطه تکوینی ای که با یزید دارید منشأ می شود که ما بتوانیم شما را مذمت کنیم. یک کسی شاعری هست می گوید که یک سادات زواره را مذمت و حجو کرده است می گوید سادات مکرّم زواره لطف همگی مزید بادا. اولاد حسین اگر شمایید حق با طرف یزید بادا. این البته از مثال های زشت و زیبا است. طرف یزید این است که طرف به چه معنا بگیریم. طرف به معنای مقابل که امام حسین هست یا طرف به معنای جهت و سوی یزید. این یک نوع به اصطلاح ادبی صنعت زشت و زیبا در آن به کار رفته است. حالا آن جهتش بماند می گوید اولاد حسین اگر شمایید، حالا هر کدام از این معانی حالا معنای زشتش را بگیرید می خواهد بگوید که شما اگر فرزند هستید پدرتان هم مثلا نباید آن چیز را داشته باشد. کأنه آن جنبه ارتباط یعنی اتصالی که بین فزند و جد هست و ملازمه تکوینی ای که بین فرزند و جد هست را می خواهد بگوید که این ملازمه هست منشأ مذمت. این حالا ربطی به بحث استعمال حقیقی و مجازی و امثال اینها ندارد. این نکته را هم ضمیمه کنم که یک بحث در این بحث ها این است که آیا ولد در مورد ولد با واسطه اطلاق می شود یا خیر؟ یک بحث این است که ولد در ولد با واسطه اطلاق می شود یا خیر. این یک مرحله بحث. یک مرحله دیگر اینکه اگر ولد در ولد با واسطه هم اطلاق شود، نسبت به ولد البنت اطلاق می شود یا خیر؟ استدلال مرحوم سید مرتضی یکی این بود که کسانی که نوه های یک بزرگی هستند حالا در مقام مدح یا در مقام ذم، انتسابش را ولدیتش را نسبت به آن جد ذکر می کنند این کلام مرحوم سید مرتضی به بحث ولد البنت و ولد الإبن و به آن بحث ها ربطی ندارد. بحثش این است که اصلا در مقام مدح در مورد اولاد با واسطه حالا چه اولاد ابنی باشد بنتی باشد کلمه ولد را به کار می برند. این یک بحث است. یک بحث بحث کلمات ائمه معصومین هست در اینکه خودشان را فرزند پیغمبر می شمردند. خلفا در این که ائمه معصومین فرزند حضرت علی و فرزند حضرت زهرا هستند، در مورد این بحثی نداشتند. یعنی بحث سر این نیست که کلمه فرزند را در ولد با واسطه می شود اطلاق کرد یا خیر. ولد با واسطه ای که وسائطشان ابن باشد اطلاقشان مانع نمی دیدند. بحث سر این است که علاوه بر ابن الإبن به ابن البنت هم واژه ولد می شود اطلاق کرد یا خیر؟ بحث ائمه بحث این نبوده است که آیا إبن اختصاص دارد به إبن مستقیم یا إبن باواسطه. اصلا طرفین در اینکه إبن در إبن با واسطه هم اطلاق می شده است بحثی نداشته اند حالا حقیقتا یا مجازا هر چه می خواهد باشد آن خیلی مهم نیست. یعنی بحث این نیست که یعنی اینها در بعضی از این مناظره ها هست که شما ابن فاطمه هستید ابن رسول الله نیست. شما ابن علی هستید ابن رسول الله نیستید. در اینکه ائمه ابن حضرت زهرا هستند بحثی نبوده است ابنیتشان را نسبت به پیغمبر انکار می کردند. پس بحثی که در این زمینه هست غیر از بحث یعنی نحوه استدلال مرحوم سید مرتضی هست و امثال اینها. در آنجا در واقع بحث این است که آیا ارتباطی که مجوز اطلاق إبن بر إبن الابن هم هست همین ارتباط مصحح اطلاق ابن بر ابن البنت هم می شود یا خیر؟ که ائمه می خواستند بگویند که این تفکر جاهلی که انما المرأه وعاع، این تفکر نادرست است. فرزند هم از طریق پدر هست نطفه امشاج. نطفه امشاجی هست که هم از طرف پدر باید باشد هم از طرف پسر که حالا که الآن که این بحث ها دیگر جزو چیزهای واضح امروزی است که به اصطلاح فرزند زاییده ترکیبی از دو عنصر که یک جزئش از پدر و یک جزئش از مادر که دیگر این بحث ها بحث های قدیمی بوده است که آیا فرزند به اصطلاح مادر وعاع هست و امثال اینها. ائمه معصومین علیهم السلام می خواهند تأکید کنند که همان مقداری که پدر واسطه انتقال هست مادر هم واسطه انتقال هست. هر دو اش هست. البته یک نکته ای در پرانتز بگویم که می گویند که بیماری ها بیشتر از طریق پدر منتقل می شود. از جهت انتقالات انتقال بیماری ولی جنبه بیماری ها این هست که انتقالش از طریق مادر خیلی زیاد نیست. اما از جهات دیگر چیزهای بیماری های وراثتی از طریق پدر بیشتر یکی از دکتر ها این جور می گفت که بیشتر از طریق پدر بیماری های وراثتی انتقال پیدا می کند. بگذریم.

سؤال:

پاسخ: نه به اینها ربطی ندارد. بحث سر این است که آن نکته ای که منشأ می شود که ابن الإبن اطلاق ابن بر آن کرد آن نکته همان ابن البنت را هم می گیرد.پ

یعنی آن در واقع دعوای ائمه دعوای استعمالی نبوده است. دعوای واقعی بوده است که آیا ارتباط ابن البنت مثل ارتباط ابن الإبن است که هر دوشان در این جهت که اگر ارتباطشان مثل هم باشد اطلاق صحیح است بحثی نداشته اند. بحث بحث واقعی است. یعنی آن مصححی که مصحح ارتباط وثیق است. و این مصحح مصحح این است که ابن الإبن را در آن ابن اطلاق کرد. یعنی می خواهم بگویم که بحثی که ائمه داشته اند با کلام مرحوم سید مرتضی فاصله دارد. مرحوم سید مرتضی هم آن که صاحب حدائق به بحث های ائمه و امثال اینها تمسک می کند آنها فاصله دارد. ایشان بحث را روی اینکه ائمه ابناء رسول الله هستند اصلا نمی برد. امام حسن وامام حسین را می برد.

سؤال:

پاسخ: نه حقیقی نیست و مجازی است. هر دو اش مجازی است ولی بحث این است که آیا آن استعمال مجازی که در ابن الابن هست در ابن البنت هم هست یا نیست؟

سؤال:

پاسخ: نه ابن الابن که بوده است. مجازا نیستید چرا نیستید؟ بحث این است که مجازا نیستید به خاطر اینکه ارتباط تکوینی بین ابن البنت و جد وجود ندارد. بحث سر آن ارتباط تکوینی بودن و نبودن است. ائمه می گفتند که ارتباط تکوینی وجود دارد. شاهد ارتباط تکوینی وجود داشتنش استعمالاتی که عیسی را ابن آدم می داند. آیه مباهله نمی دانم امثال اینها. اینها ببینید استدلالات صاحب حدائق غیر از استدلالات سید مرتضی است. عرض من این است که مرحوم سید مرتضی استدلالش جور دیگری است. استدلال صاحب حدائق اصلا به قوت استدلال مرحوم سید مرتضی نیست. مرحوم سید مرتضی فقط روی امام حسن و امام حسین تکیه می کند. در مورد ائمه خب ائمه به هر حال فرزندان مستقیم پیغمبر که نیستند. فرزندان با واسطه پیغمبر هستند و دعوای اینها فرض کنید ائمه می گفتند که شما فرزندان عباس هستید و ما فرزندان پیغمبر هستیم. یا قضیه موسی بن جعفر و امثال اینها و هارون به پیغمبر می گفت که یا عمّه حضرت موسی بن جعفر گفتند یا أبه. آن عمّه تعبیر می کرده که ای عمّ من و حضرت موسی بن جعفر می گفت که ای پدر من. آن عمّی که هارون الرشید به کار می برد عمّ به اعتبار عمّ با واسطه است. عمّ مستقیم خودش که نبود. آن هر دو در این جهت که این به اعتبار با واسطه بودن این اطلاق هست مشترک بودند ولی بحث سر این است که آیا ابوّت با واسطه در اینجا تحقق دارد یا ندارد؟ ابوّت ابوّت با واسطه است کما اینکه عمومتش هم با واسطه است. عمومتی که هارون الرشید ادعا می کرد آن هم با واسطه بود. بحث سر با واسطه بودن و بی واسطه بودن نیست. این است که عرض می کنم کلام صاحب حدائق که اینجا بحث را کشیده است آن کلام فی محله نیست اصلا. یعنی آن بحثش با بحث مرحوم سید مرتضی متفاوت است. در ما نحن فیه نه می خواهم بگویم که در بحث ما بحث صاحق حدائق را نمی خواهیم بکشیم حالا در بحث خمس چون بحث ایشان اصلش بحث خمس است. در بحث خمس یک جهت دیگری دارد که آنها را نباید مطرح کرد.

سؤال:

پاسخ: بله همین جور است دیگر. خب این از این مطلب. حالا استدلالات دیگری اینجا مطرح کرده اند آن این است که حالا ما استدلال دیگری را از غیر از حالا استدلالاتی که مرحوم سید مرتضی مطرح کرده است، یک استدلال دیگر را به یک جور دیگری مطرح می کنیم. آن این است که ببینید ما آیا در مورد نوه می توانیم بگوییم که فرزند با واسطه من است؟ قطعا این به کار بردن این جمله فرزند با واسطه، در مورد نوه صحیح است. آیا در این جمله ای که من می گویم فرزند با واسطه من، بین ظهور بدوی فرزند و با واسطه یک نوع تضادی وجود دارد؟ یعنی این دو تا کلمه با واسطه به منزله قرینه مجاز است. یعنی کلمه به کار بردن واژه فرزند با واسطه در جایی که در مورد نوه می گوییم این مجاز هست یا نیست. ما می خواهیم بگوییم که به وجدان عرفی به کار بردن واژه فرزند با واسطه در مورد نوه این جمله جمله حقیقت است. و این را دلیل بیاوریم برای صحت استدلال سید مرتضی. حقیقت بودنش را با چند بیان می توانیم بیان کنیم. آن این است که مجاز یک خصوصیتی دارد که هیچ یک از این خصوصیات در اینجا صادق نیست. یکی اینکه مجاز قرینه صارفه می خواهد. و قرینه ای که با واسطه اینجا قرینه صارفه نیست. توضیح و ذلک اینکه قرینه صارفه قرینه ای است که با مقتضای ظهوری لفظ درگیر می شوند از باب تضاد مقتضیات هستند. یک نوع تزاحم طوری در آنها وجود دارد. ببینید وقتی ما میگوییم رأیت، دیروز هم این را توضیح می دادم این بود که ما وقتی می گوییم که رأیت اسدا یرمی، اسد یک اقتضاء ظهوری دارد. یرمی اقتضاء دیگر ظهو.ری دارد. این دو اقتضا که هر کدامشان بدوا چیزی را می طلبند، با هم دیگر درگیر می شوند و مجموعا ظهور کلام بر طبق یرمی که اقوی المقتضیین هست شکل می گیرد. این ما یک نوع تضاد بدوی بین اینها می بینیم. ولی در فرزند با واسطه هیچ گونه درگیری ای آدم احساس نمی کند. ظهور قوی تر و ضعیف تر و نتیجه این بحث این است که کوچکترین این نکته را توجه کنید که تفاوت جایی که درگیری ها از سنخ درگیری اقتضائی باشد، و ما نحن فیه در این است جایی که درگیری از سنخ درگیری اقتضائی باشد حکم تابع ظهور اقوی هست ولی در جایی که از سنخ درگیری نباشد حکم تابع ظهور اقوی نیست بلکه یک شیء کوچکترین ظهوری هم داشته باشد بر شیء دیگر مقدم می شود. بگذارید من می خواهم این را یک قدری باز کنم ما فرض کنید که یک دلیل داریم می گوید که نماز واجب است یک دلیل دیگر می گوید که حج واجب است. اگر این دو تا با هم دیگر تزاحم کردند چه کار می کنیم؟ باید ببنیم که ملاک کدامشان اقوی هست و حکم تابع اقوی الملاکین هست. این یک جور هست که این بحث تزاحم معروف هست. ولی اگر یک جایی می گوید که حج مثلا در حالا این را مثال بزنم مثال واقعی تر بزنم که واضح هست می گوید که واجب هست که زن از شوهرش تبعیّت کند مثلا. واجب هست که فرزند از پدرش تبعیّـت کند. امر پدر بر فرزند واجب است اذا لم یکن فی معصیهٍ. امر الأب واجب علی الابن اذا لم یکن فی معصیه. درست است؟ حالا اگر پدر گفت که شما حج نرو. رابطه وجوب اطاعت أب و وجوب حج چیست؟ آیا اینها از سنخ تزاحم هستند؟ پاسخ مطلب این است که نه اینها سنخ وارد و مورود هستند. یعنی دلیلی که می گوید که شما حج واجب است، این دلیل ولو ملاک حج خیلی هم ضعیف باشد. کوچکترین واجبی از واجبات اگر وجود داشته باشد این باعث می شود که اصلا ملاک اطاعت پدر را از بین ببرد. اصلا ملاک ندارد. فرق وارد و مورود با تزاحم این است که وارد و مورود، حکم وارد ولو اضعف الاحکام باشد، حکم مورود را از بین می برد چون اصلا مقتضی داشتنش و ملاک داشتنش در فرضی است که این نباشد. وقتی این باشد آن ملاکش می پرد. این بحث وارد و مورود است. این بحث وارد و مورود، شبیه همین بحث در بحث ظهور سازی هم وجود دارد. دو تا چیزی که ظهور را ایجاد می کنند گاهی اوقات هز دو اقتضا ظهور را دارند. اقتضاء ظهور را دارند اینکه ظهور بالفعل تابع کدام هست تابع این است که این ظهورات کدام ظهور قوی تر است. کدام ظهور ضعیف تر است. آن که ظهورش قوی تر است، بر ان که ظهورش ضعیف تر است می چربد از باب کسر و انکسار. ظهور فعلی تابع ظهور اقوی می شود. تابع مقتضی اقوی حالا تعبیر این کنیم. مقتضی اقوی اثر می گذارد مقتضا را بر طبق خودش می کند. ولی گاهی اوقات اینگونه نیست. حالا من یک مثالی بزنم تا این مطلب یک مقداری واضح تر شود. ببینید بعضی چیزها هست که اصلا ظهورش ظهور سکوتی است. حالا من اصلا بحث را از آن روالی که می خواستم دنبال کنم فاصله گرفتم. اینها پاسخ هایش بود. حالا بگذارید تقریب رفتم یک بحث دیگر. بگذارید بحث را یک بار دیگر برگردم به روال بحث.

ببینید بحث ما این بود که تعبیری که شخص می کند بین اینکه وقتی می گوید که این فرزند با واسطه من این فرزند با واسطه من هیچگونه تجوزی ما در آن احساس نمی کنیم. تجوّزی احساس نمی کنیم یعنی چه؟ یعنی ما احساس نمی کنیم که بین دو ظهور متضاد اینجا وجود دارد. فرزند با واسطه من اصلا از باب تزاحم ظهورین نیست. این پیدا است که از باب حقیقت است. این یک دلیل. نکته دومی که این بحث مجاز نیست و بلکه حقیقت است این است که مجاز در جاهای خاصی حسن دارد. در جاهایی که مثلا جمله ادبی آدم می خواهد بگوید یا جمله شاعرانه می خواهد بگوید یا به تعبیر عام تری که ما در بحث ذکر می کردیم جایی که انسان کلام را می خواهد با پوشش و با آرایش بیان کند. کلام را تزیین شده بیان کند. کلام را نمی خواهد اصل مقصود را بیان کند. مجاز یک نوع کادو پیچ کردن کلام است. کلامی است که در یک کادو و یک زرورق دارد ارائه می شود. جاهایی که ارائه اصل کلام مطلوب هست نه کادوپیچ شدن کلام، آنجا تجوّز هیچ تناسب و لطف ندارد. در حالی که ما در صحبت های عادی گاهی اوقات نمی خواهیم کلام را کادوپیچ کنیم به صورت زیبا تزیینش کنیم. همین جوری عادی می گوییم که این فرزند با واسطه من است. همان در جمله ای که غرض بیان اصل مقصود هم باشد به کار بردن جمله این فرزند با واسطه من هست صحیح است. و این نشانگر این است که به کار بردن واژه فرزند در فرزند با واسطه حقیقت است. این هم دو نکته. نکته سوم اینکه تجوّز در جایی هست که ادعا وجود داشته باشد. تشبیه وجود داشته باشد. یک شیء را به جای شیء دیگر ادعا کردن. ببینید ما وقتی می گوییم زیدٌ اسدٌ می خواهیم ادعا کنیم که زید واقعا اسد هست. آیا در جایی که می گوییم این فرزند با واسطه من هست یک نوع ادعا آدم احساس می کند؟ خیر هیچ احساس ادعایی نمی کند. همه اینها قرینه است برای اینکه به کار بردن واژه زید فرزند با واسطه من است حقیقت است. و حالا صبر کنید این نشانگر این است که به کار بردن زید فرزند با واسطه من هست در جمله، جمله حقیقی است. بنابر این شمایی که می گویید زید به اصطلاح ولد حقیقت هست در ولد مستقیم، این مطلب درست نیست. پاسخ مطلب این است که اگر ادعای کسی این باشد که ولد وضعا در ولد بدون واسطه وضع شده است، این کلماتی که گفته شد در رد او کافی است و درست هم هست همه این استدلالات درست است. ولی ممکن است ادعای ما این نیست. ادعای ما این است که ولد به معنای زاده است. اضافه ولد به شخص، اطلاق اضافه اقتضا می کند ولدیّت مستقیم را. و ما وقتی کلمه با واسطه را می آوریم، کاری می کنیم که اطلاق شکل نگیرد. به خاطر همین استعمال ولد با قرینه در ولد با واسطه حقیقت است نه مجاز. این که می خواهیم بگوییم این نکته است و حاج آقا در این بحثشان که یک جمله ای دارند و این را دنبال نکرده اند. ایشان فرموده اند که اگر مراجعه کنید تعبیرشان این است که می فرمایند که شکی نیست که ولد ظاهر در ولد مستقیم است. اما این که این به جهت وضع باشد یا به جهت اطلاق نیاز به بحث دارد. این تعبیر را آورده اند و دیگر ادامه نداده اند در بحث های بعدی ما می خواهیم بگوییم که ولد، دلالتش بر ولد بلا واسطه و ولد مستقیم از باب اطلاق اضافه است. ببینید یک موقعی ما کلمه مولود را اصلا اضافه نمی کنیم. مولود یعنی زاده ها. فرض کنید که امثال چه مقدار مولود در مملکت وجود داشته باشد. مولود ها را داریم می شماریم. این دیگر اضافه ندارد. این تعداد مولود ها را داریم می شماریم. این یک بحث است. یک موقعی مولود را اضافه به یک شیء می کنیم یا حقیقتا یعنی ظاهرا یا به تقدیر. می گوییم فرض کنید که هذا ولدٌ. هذا ولدٌ یعنی ولد بابایش. نسبتش به پدرش را در نظر می گیریم. بحث این است که اگر ولد را به پدر نسبت دهیم فرض کنید که ما می گوییم که زوجه بلا ولد سهمش یک چهارم است. بلا ولد یعنی چه؟ یعنی بلا ولد للمیّت. آن یک اضافه ای به میت در آن هست. بحث سر این است که ولدی که اضافه به میّت می شود، این ظهور اطلاقی اش در ولد با واسطه است. حالا می خواهم توضیح دهم که فرق، ما می گوییم که ظهور اطلاقی با آمدن چیزی که این ظهور را از بین می برد، این قرینه صارفه نیست. از سنخ وارد و مورود است نه از سنخ قرینه مجاز که تصرف می کند در ظهور ذی المجاز. آن توضیحی که من یک قدری بحث از ذهنم خارج شد و رفتم جای دیگر مربوط به این بحث بود که ما دو سنخه داریم در احکام. تزاحم داریم و وارد و مورود در احکام داریم در بحث ظهورات هم بعضی از چیزها هست که قرینه صارفه است و ظهور بدوی لفظ را از بین می برد بعضی از چیزها از سنخ وارد و مورود است. این را می خواهم توضیح دهم. ببینید من یک مثالی بر اطلاق مقامی می زدم. این مثال می خواهم الآن دو مثال بزنم بر اطلاق مقامی. یک مثال این بود که می گفتیم که اگر کسی بیاید و بگوید که من امروز آقای جوادی آملی را خدمتشان رسیدم در حرم. خب ببینید آقای جوادی آملی که همیشه آراسته می رود و در رفتارهایش آراستگی است. اگر عبای او چپگی باشد قطعا من این را ذکر می کردم که ابای ایشان پس و پیش بود. الآن که من دارم می گویم که در حرم خدمت آقای جوادی آملی رسیدم ولو در مقام بیان این جهت نیستم که ابای ایشان آراسته بود ولی بحث این است که اگر بود میگفتم. خب حالا اگر یک موقعی من این جمله را گفتم که آقای جوادی آملی را در حرم دیدم در حالیکه عبای ایشان چپگی بود. خب اینجا کلام هیچگونه دال بر این مطلب نیست که عبای ایشان آراسته بود. آن معنایی که ابتدائا ما می فهمیدیم دیگر فهمیده نمی شود. چرا فهمیده نمی شود؟ چون این معنا به خاطر سکوت من از ذکر آراسته نبودن حاصل شده بود. من الآن کاری کردم که اصلا سکوت شکل نگیرد. اصلا مقتضی برای دلالت بر آراسته بودن وجود ندارد. مقتضی آن دلالت نه این بود که لفظی به کار برده بودم من نگفته بودم که اقای جوادی آملی با قبای آراسته با عبای آراسته وارد حرم شد. این که نگفته بودم. سکوت من از ذکر نا آراستگی دلیل بر آراستگی ایشان بود. حالا اگر من این سکوت را شکستم و سکوت به کار نبردم این اصلا مقتضی وجود ندارد چون مقتضی سکوت بود. حالا این یک مثال. یک مثال دیگر یک بنده خدایی می آید و به من می گوید که آیا من می توانم از پدرم تقلید کنم؟ شما می گویید که اگر مجتهد اعلم باشد می توانید از او تقلید کنید. خب این جمله مفهوم دارد. یعنی اینکه حتی اگر ما قائل به مفهوم شرط هم نباشیم. به آن بحث ها اصلا ربطی ندارد. این جمله مفهوم دارد. این مفهوم از کجا ناشی شده است؟ از این جهت ناشی شده است که من باید سؤال سائل را به تمامه جواب دهم. لزوم پاسخ دهی کامل به سؤال سائل اقتضا می کند که من سؤال را باید کامل جواب داده باشم. قسمتی از جواب را با لفظ داده ام و قسمتی را با سکوت داده ام. خب حالا اگر من به جای اینکه این سکوت کنم اینگونه بگویم که یک طرف اینگونه بگوید که آیا من می توانم از پدرم تقلید کنم در پاسخ بگویم که اگر پدرت اعلم بود می توانی تقلید کنی اگر اعلم هم نبود می توانی تقلید کنی. اینجا کلام نه اولی اش نه دومی اش هیچگونه ظهور در این ندارد که در فرض اعلم نبودن نمی توانید تقلید کنید. چون فرض این است که ما قائل به مفهوم شرط نیستیم اصلا ظهور کلام از مفهوم شرط حاصل نشده بود. ظهور کلام از سکوت از ذکر پاسخ سؤال سائل ایجاد شده بود. چون سؤال سائل باید به تمامه پاسخ داده میشد. قسمتی را که به لفظ پاسخ داده بودم چون سکوت کرده بودم این سکوت اقتضا می کرد که حکم صورت مذکور با حکم صورت مسکوت عنه یکسان نباشد. پس بنابر این صورت مسکوت عنه باید خلاف حکم این صورت را بیان کرده باشند. این دلالت، دلالت سکوتی است. منشأ دلالت سکوت بود. اگر من کاری کنم که سکوت بشکند خب این دلالت اصلا مقتضی ندارد. بنابر این کوچکترین دلالتی که آن سکوت را بشکند کافی است. چون بحث تزاحم ظهورین نیست. کوچکترین دلیلی که دال باشد یک حجّتی داشته باشیم یک کوچکترین ظهور کلامی که عقلا به آن ظهور اعتماد می کنند اگر وجود داشته باشد بر اینکه آن سکوت را بشکند کافی است بر اینکه دیگر آن دلالت سکوتی شکل نگیرد. چون دلالت سکوتی منشأ آن سکوت بود. این فرق دارد با جایی که ما مفهوم شرط قائل هستیم اگر مفهوم شرط قائل باشیم این مفهوم شرط را باید با یک منطوق دیگر اگر بخواهیم بسنجیم از باب اظهر و ظاهر است. باید دید اقوی الظهورین کدام است اظهر و ظاهر و آن بحث ها امثال اینها است. بحث اطلاق از سنخ رافع ظهور است. یعنی کاری می کند که اصلا ظهور شکل نگیرد. جلوی شکل گیری ظهور را می گیرد. رافع مقتضی ظهور است حتی. نه رافع ظهور فعلی. چون مقتضی ظهور اصلا سکوت بوده است. بنابر این این جاها تمام آن نکاتی که استدلال شده بود که این مجاز نیست کاملا درست است. کلمه فرزند با واسطه مجاز نیست ولی این مجاز نبودن لازمه اش این نیست که اگر کلمه با واسطه را نمی آوردیم دلالت اطلاقی نداشت. ممکن است دلالت اطلاقی داشته باشد ممکن است دلالت اطلاقی نداشته باشد.

سؤال:

پاسخ: صحت سلب به اعتبار معنای اطلاقی است. آن را حالا توضیح میدهم. اعتبار معنای اطلاقی صحت سلب دارد. و الا اگر شما اینجا بگویید که این فرزند گاهی اوقات ما صحت سلب به اعتبار آن معنایی هست که از اطلاق استفاده می شود. به اعتبار او و الا اگر معنای اطلاقی را دخیل نکنیم صحت سلب هم ندارد. ما دقیقا می توانیم بگوییم که فرزند من است. فرزند با واسطه من است. فرزند با واسطه من هیچگونه صحت سلب هم ندارد. ولی چرا ما می گوییم صحت سلب دارد، صحت سلب دارد از، ما دلالت اطلاقی داشتن. یکی از نکاتی که در بحث تبادر حالا اجازه دهید من این نکته را بگویم که در بحث تبادر یکی از مشکلاتی که در بحث های تبادر وجود دارد، تبادر ناشی از اطلاق و تبادر ناشی از وضع است. یکی از اصلا مشکلات بحث تبادر همین است. گاهی اوقات یک چیزهایی که تبادر از اطلاق است با تبادر وضعی قاطی می شود. و این خیلی از گیرها و مشکلاتی که حالا من این را شاید حالا ببینم احتمالا وقت گذشته است این را من فردا توضیح بیشتری در موردش می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد